

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

نویسنده: صدر مائو تسه دون
بازتایپ و ارسال: احمد پوپل
۰۶ جون ۲۰۱۸

درباره پراتیک- ۲

احساس فقط مسأله ظواهر خارجی را حل می کند ، در صورتی که تنها تئوری می تواند مسأله ماهیت و بطن را حل کند . حل این مسایل به هیچ وجه نمی تواند جدا از پراتیک انجام گیرد . برای هرکسی که بخواهد پدیده ای را بشناسد ، راه دیگری نیست جز این که شخصاً با آن پدیده در تماس بیاید ، یعنی زندگی اش (پراتیک) را در محیط آن پدیده بگذراند . در جامعه فئودالی غیر ممکن بود که بتوان از پیش قانونمندی های جامعه سرمایه داری را شناخت، زیرا در آن زمان هنوز سرمایه داری پدید نگشته بود و پراتیک آن موجود نبود .

مارکسیسم فقط می توانست محصول جامعه سرمایه داری باشد . مارکس در دوره سرمایه داری لیبرال نمی توانست بعضی از قانونمندی های ویژه عصر امپریالیسم را قبلاً به طور مشخص بشناسد ، زیرا که امپریالیسم – بالاترین مرحله سرمایه داری – هنوز پدید نگشته بود و پراتیک آن هنوز موجود نبود ؛ تنها لنین و ستالین توانستند این وظیفه را به عهده گیرند .

علت این که مارکس ، انگلس ، لنین و ستالین موفق به تدوین تئوری های خود گردیدند ، – به رغم نبوغ خود – به طور عمده شرکت شخصی آنها در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی آن زمان بود . بدون شرط اخیر کار هیچ نابغه ای نمی توانست به موفقیت انجامد . ضرب المثلی که می گوید : "مرد حکیم از هر چه در دنیا می گذرد، بدون آن که خانه اش را ترک کند، با خبر است " ، در گذشته ، یعنی زمانی که سطح رشد تکنولوژی هنوز نازل بود ، جمله ای تو خالی بیش نبود .

با وجود این که این ضرب المثل برای عصر کنونی – عصر رشد تکنولوژی می تواند معتبر باشد ، افراد دارای معلومات واقعی شخصی آنهایی هستند که در دنیا مشغول پراتیک اند .

فقط زمانی که این افراد در پراتیک خود معلومات کسب کنند و این معلومات از طریق نوشته و وسایل تکنیکی به "مرد حکیم" تحویل داده شود ، ان "مرد حکیم" می تواند به طور غیر مستقیم "از هر چه که در دنیا می گذرد با خبر گردد" . اگر شخصی بخواهد یک یا چند پدیده معین را مستقیماً بشناسد ، باید شخصاً در مبارزه عملی به منظور تغییر واقعیت و تغییر آن یک یا چند پدیده شرکت جوید ؛ چه فقط از این طریق است که می تواند با ظواهر خارجی آن یک یا چند پدیده تماس حاصل نماید و تنها با شرکت شخصی در یک چنین مبارزه عملی به منظور تغییر واقعیت است که امکان

می یابد ماهیت و بطن آن یک یا چند پدیده را عیان سازد و آن را درک نماید. این طریقی است که در حقیقت هر انسان در رسیدن به شناخت می پیماید؛ منتها فقط مطلب در اینجاست که بعضی ها حقیقت را عمداً قلب و ادعای عکس آن را می نمایند.

مضحک ترین افراد در جهان آن "عقل کل هائی" هستند که از اینجا و آنجا بعضی معلومات بریده و تصادفی کسب کرده اند و به خود لقب "اولین شخصیت در دنیا" را می دهند؛ این فقط نمودار آن است که آنها توانائی خود را نمی شناسند. معلومات - این علم است و در اینجا دیگر نه جای تقلب و دغل بازی است و نه جای تکبر و خود بینی، بلکه به عکس قطعاً صداقت و تواضع لازم

می آید. اگر بخواهی دانش بیندوزی، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کنی. اگر بخواهی مزه ناک (گلابی) را بدانی، باید آن را تغییر دهی، یعنی آن را بجوی، اگر بخواهی ساختمان و خواص اتم را بشناسی، باید آزمایش های فزیک و کیمیائی (شیمیائی) انجام دهی، یعنی باید وضع اتم را تغییر دهی.

اگر بخواهی تئوری و متد های انقلاب را بشناسی، باید در انقلاب شرکت کنی. تمام معلومات واقعی از تجربه مستقیم سر چشمه می گیرند. ولی انسان نمی تواند همه چیز را خود مستقیماً تجربه کند؛ در واقع قسمت عمده معلومات ما نتیجه تجربه غیر مستقیم است، مثلاً تمام معلوماتی که از زمان های گذشته و کشور های خارجی به ما رسیده اند. این معلومات برای پیشینیان ما و برای خارجیان محصول تجربه مستقیم است. اگر این معلومات که در جریان تجربه مستقیم از طرف پیشینیان ما و یا خارجیان به دست آمده است، با شرط "تجرید علمی" لنین منطبق باشد و واقعیت عینی را به طور علمی بازتاب کند، قابل اطمینان است، در غیر این صورت موثق نیست. بدین جهت معلومات انسان تنها از دو بخش تشکیل می شود: تجربه مستقیم و تجربه غیر مستقیم.

به علاوه، آنچه که برای من تجربه غیر مستقیم است، برای دیگران تجربه مستقیم است. لذا اگر معلومات را در مجموع در نظر بگیریم، هیچ معلوماتی نیست که از تجربه مستقیم جدا باشد. سرچشمه همه معلومات احساس هائی هستند که ارگان های حسی فزیک انسان از دنیای خارجی عینی دریافت می کند. هرکس که این احساس ها را نفی کند، تجربه مستقیم را انکار نماید و شرکت شخصی در پراتیک تغییر واقعیت را رد کند، ماتریالیست نیست.

به این علت است که "عقل کل ها" چنین مضحک به نظر می آیند. یک ضرب المثل قدیمی چینی می گوید: "بدون رفتن به درون مغاک ببر، چه طور می توان بچه ببر را شکار کرد؟" این ضرب المثل حقیقتی را بازگو می کند که هم برای پراتیک انسان و هم برای تئوری شناخت معتبر است. شناخت جدا از پراتیک غیر ممکن است.

برای توضیح حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت که بر اساس پراتیک تغییر دهنده واقعیت پدید می آید - برای توضیح حرکت تعمیق تدریجی شناخت - چند مثال مشخص ذیل را می آوریم:

پرولتاریا در آغاز دوره پراتیک خود - دوره تخریب ماشین آلات و مبارزه خود به خودی - از نظر معرفت بر جامعه سرمایه داری هنوز در مرحله شناخت حسی قرار داشت و فقط جوانب جداگانه و روابط خارجی پدیده های گوناگون سرمایه داری را می شناخت. پرولتاریا در آن زمان هنوز به اصطلاح یک "طبقه در خود" بود. ولی زمانی که پرولتاریا به دومین دوره پراتیک خود، به دوره مبارزه اقتصادی و سیاسی آگاهانه و متشکل رسید، بر اساس پراتیک، بر اساس تجاربی که از مبارزات طولانی جمع آوری کرده بود - تجارب گوناگونی که مارکس و انگلس آنها را به طور علمی تعمیم دادند و از این طریق تئوری مارکسیستی را به وجود آوردند و بدان وسیله پرولتاریا را آموزش دادند - توانست ماهیت جامعه سرمایه داری، مناسبات استثماری موجود میان طبقات جامعه و همچنین رسالت تاریخی خود را درک نماید و فقط آنگاه بود که پرولتاریا به یک "طبقه برای خود" مبدل گشت.

شناخت خلق چین از امپریالیسم نیز چنین سیری را گذرانده است. مرحله اول، مرحله شناخت سطحی وحسی بود، مانند مبارزات جنبش های "تای پین" (۴) و "ای حه توان" (۵) و غیره که به طور کلی علیه خارجیان تظاهر می کرد. تنها در مرحله دوم یعنی در مرحله شناخت تعقلی بود که خلق چین به تضاد های گوناگون داخلی و خارجی امپریالیسم پی برد و کنه این مطلب را شناخت که امپریالیسم در اتحاد با بورژوازی کمپرادور و طبقه فئودال چین توده های وسیع خلق چین را مورد ستم و استثمار قرار می دهد. این شناخت تقریباً از زمان جنبش ۴ مه سال ۱۹۱۹ (۶) شروع شد.

حال نظری به مسأله جنگ بیفکنیم. اگر آنهایی که جنگ را رهبری می کنند، فاقد تجربه جنگی باشند، در مرحله اول قادر به فهم قانونمندی های ژرف هدایت یک جنگ مشخص (فی المثل جنگ انقلاب ارضی ده سال گذشته ما) نخواهند شد. آنها در مرحله اول فقط با شرکت خود نبردهای متعددی را تجربه می کنند و در ضمن شکستهای فراوانی متحمل می شوند.

ولی این تجارب (تجارب پیروزی ها و به خصوص تجارب شکست ها) به آنان امکان می دهد تا آنچه را که ذاتی مجموع جنگ است، یعنی قانونمندی های آن جنگ مشخص را دریابند، ستراتیژی و تاکتیک آن را بفهمند و بدین ترتیب جنگ را با اطمینان هدایت کنند. در این هنگام اگر فرماندهی به دست یک شخص بی تجربه بیفتد، او فقط پس از آن که دچار یک سری شکست شد (تجربه یافت)، می تواند قانونمندی های واقعی جنگ را دریابد.

اغلب از رفقائی که در قبول یک کار معین تأمل می کنند، می شنویم که می گویند: "من مطمئن به انجام این کار نیستم".

چرا آنها به خود اطمینان ندارند؟ زیرا که آنها فاقد فهم سیستماتیک از مضمون و شرایط آن کار می باشند، و یا هیچ گاه و یا خیلی به ندرت با کاری شبیه آن سر و کار داشته اند و از این روست که درک قوانین آن کار خارج از حیطه توانائی آنها قرار می گیرد. ولی بعد از تحلیل دقیق در وضع و شرایط آن کار اندکی به خود اطمینان یافته و تمایل خود را برای انجام آن کار اعلام می نمایند. اگر آنها مدتی مشغول این کار باشند و تجربه پیدا کنند و هرگاه وضع موجود را بدون پیشداوری مورد بررسی قرار دهند، نه این که آن را ذهنی، یک جانبه و سطحی ملاحظه نمایند، آنگاه شخصاً در مورد طرز انجام آن کار به نتیجه خواهند رسید و اطمینانشان به کار به مراتب بیشتر خواهد شد. تنها کسانی که با مسایل به طور ذهنی، یک جانبه و سطحی برخورد می نمایند، پس از رسیدن به محل جدیدی بدون اطلاع از وضع محل، بدون ملاحظه کار در مجموع (گذشته آن و مجموع وضع فعلی آن) و بدون رفتن به بطن و ماهیت کار (خصلت و روابط درونی آن با کار های دیگر)، بلافاصله با فخر فروشی شروع به صدور دستورات و فرامین می کنند - چنین اشخاصی محکوم به سقوط و لغزش اند.

بنابراین می توان ملاحظه کرد که نخستین گام در پروسه شناخت، تماس با پدیده های دنیای خارجی است - مرحله احساس ها. گام دوم، سنتز داده های ناشی از احساس ها، تنظیم و تغییر آنهاست - مرحله مفاهیم، احکام و نتیجه گیریها. تنها وقتی که داده های ناشی از احساس ها به طور فراوان (نه بریده بریده و ناقص) در دست باشند و با واقعیت تطبیق کنند (نه این که خیالی باشند)، می توان بر اساس آن داده ها، مفاهیم صحیح ساخت و نتایج منطقی گرفت.

در اینجا باید دو نکته مهم را به ویژه خاطر نشان ساخت. به نکته اول در بالا اشاره شد، ولی اینجا دوباره لازم به تکرار است - و آن مسأله وابستگی شناخت تعقلی به شناخت حسی است. هرکس براین نظر باشد که شناخت تعقلی لازم نیست از شناخت حسی ناشی شود، ایده آلیست است. در تاریخ فلسفه مکتبی وجود دارد موسوم به مکتب

"راسیونالیسم" که فقط واقعیت عقل را قبول دارد و واقعیت تجربه را نفی می کند و بر این عقیده است که تنها عقل قابل اعتماد است، تجربه حسی قابل اعتماد نیست؛ اشتباه این مکتب در این است که حقایق را وارونه جلوه می دهد.

اعتبار شناخت تعقلی درست بدین جهت است که از ادراک حسی سر چشمه می گیرد، در غیر این صورت، شناخت تعقلی جویباری بدون سرچشمه، درختی بدون ریشه و فقط مخلوقی ذهنی و غیر قابل اعتماد خواهد بود. از نظر سیرتوالی در پروسه شناخت، تجربه حسی تقدم می یابد؛ ما اهمیت پراتیک اجتماعی را در پروسه شناخت درست به این جهت تأکید می کنیم که تنها پراتیک اجتماعی است که می تواند موجب گردد بشر شروع به معرفت یابی کند و از دنیای خارجی عینی تجربه حسی بگیرد.

اگر شخصی چشم و گوش خود را ببندد و خویشتن را از جهان خارجی عینی کاملاً جدا سازد، دیگر برایش صحبتی از شناخت نمی تواند در میان باشد. شناخت با تجربه آغاز می شود - این است ماتریالیسم تئوری شناخت. نکته دوم لزوم تعمیق شناخت، یعنی لزوم رشد مرحله حسی به مرحله تعقلی شناخت است - این است دیالکتیک تئوری شناخت (۷).

تصور این که شناخت می تواند در مرحله دانی یعنی مرحله شناخت حسی بماند و فقط شناخت حسی قابل اعتماد و شناخت تعقلی غیر قابل اعتماد است، به معنی تکرار اشتباهات مکتب "امپریسم" در تاریخ می باشد. اشتباهات این نظریه در عدم درک این مطلب است که گرچه داده های ادراک حسی بازتاب برخی از واقعیات جهان خارجی عینی هستند (من در اینجا به مبحث امپریسم ایده آلیستی که تجربه را فقط به اصطلاح معاینه نفس بر می گرداند، وارد نمی شوم)، معهداً فقط یکجانبه و سطحی می باشند؛ چنین بازتابی ناکامل است، بازتاب ماهیت اشیاء و پدیده ها نیست.

برای انعکاس کامل اشیاء و پدیده ها، برای انعکاس ماهیت و قانونمندی های درونی آنها باید با تعمق در باره آنها به تغییر داده های فراوان ادراک حسی پرداخت، یعنی کاه را از گندم جدا ساخت، آنچه را که نادرست است حذف و آنچه را که درست است حفظ نمود، از یکی به دیگری حرکت کرد و از برون به درون نفوذ نمود و بدین ترتیب سیستمی از مفاهیم و تئوری ها به وجود آورد - یعنی باید جهشی از شناخت حسی به شناخت تعقلی انجام داد.

شناختی که چنین ساخته و پرداخته شده باشد، دیگر بیشتر میان تهی و غیر قابل اعتماد نخواهد بود، بلکه به عکس هر آنچه که در پروسه شناخت بر پایه پراتیک به طور علمی ساخته و پرداخته شده باشد، به گفته لنین واقعیت عینی را ژرف تر، درست تر و کامل تر منعکس می سازد. درست همین حقیقت را پراتیسین های عامی درک نمی کنند؛ آنها به تجربه پربها می دهند، ولی به تئوری توجه نمی کنند و از این رو قادر نیستند یک پروسه عینی کامل را از آغاز تا انتها در نظر بگیرند. آنها سمت گیری روشن و افق دید وسیع ندارند و از موفقیت های اتفاقی خود و درک گوشه ای از حقیقت نشئه می شوند. اگر چنین اشخاصی انقلاب را رهبری کنند، انقلاب را به بن بست خواهند کشانید.

شناخت تعقلی به شناخت حسی وابسته است، شناخت حسی باید به شناخت تعقلی تکامل یابد - این است تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک.

در فلسفه، نه "راسیونالیسم" و نه "امپریسم" هیچ کدام خصلت تاریخی یا دیالکتیکی شناخت را نمی فهمند و گرچه هر یک از این مکاتب در بر گیرنده جانبی از حقیقت است (در اینجا از راسیونالیسم و امپریسم ماتریالیستی صحبت می کنیم، نه از راسیونالیسم و امپریسم ایده آلیستی)، معهداً از نظر تئوری شناخت در مجموع، هر دو نادرست اند. حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت از حسی به تعقلی هم در مورد یک پروسه کوچک شناخت (فی المثل شناخت شیئی یا کاری) صادق است و هم در مورد یک پروسه بزرگ شناخت (مثلاً شناخت یک جامعه یا یک انقلاب).

ولی حرکت شناخت به اینجا پایان نمی یابد. اگر حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت در شناخت تعقلی باز می ایستاد، فقط نیمی از مسأله حل می شد که از نظرگاه فلسفه مارکسیستی به هیچ وجه نیم مهم تر نیست. فلسفه

مارکسیستی بر آنست که مهم ترین مسأله درک قانونمندی های جهان عینی برای توضیح جهان نیست، بلکه استفاده از شناخت این قانونمندی های عینی برای تعبیر فعال جهان است. از دیدگاه مارکسیسم تئوری دارای اهمیت است و اهمیت آن در این تز لنینی کاملاً بیان یافته است: "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد." (۸) ادامه دارد

یادداشت ها :

۴ - جنگ " تان پین " جنگ انقلابی دهقانی بود که در اواسط قرن ۱۹ میلادی علیه سلطه فئودالی و ظلم و ستم ملی سلسله " تسین " در گرفت . در جنوری سال ۱۸۵۱ " خون سیو چیوان " و " یان سیون چینگ " ورهبران دیگر این قیام را در دهکده " جین تیان " از شهرستان " گوی پین " واقع در استان " گوان سی " رهبری نمودند و « دولت آسمانی تان پین » را اعلام کردند .

ارتش " تان پین " در سال ۱۸۵۲ از استان " گوان سی " خارج شد ، استان های " خونان ، حویه " را اشغال کرد و در سال ۱۸۵۳ از " جیان سی " و " ان هوی " گذشت و " نانکن " را تصرف نمود . بعد از آن قسمتی از نیرویش به شمال لشکر کشی کرد و به حوالی " تیانزین " رسید . ولی ارتش " تان پین " در نقاط اشغالی ، پایگاه های مستحکمی بر قرار نکرد و گروه رهبری آن پس از آن که " نانکن " را پایتخت خواند ، مرتکب اشتباهات سیاسی و نظامی متعددی شد و از آن جهت نتوانست در مقابل حملات مشترک ارتش ضد انقلابی سلسله " تسین " و تجاوزکاران انگلیس، امریکائی، فرانسوی مقاومت کند و در سال ۱۸۶۴ دچار شکست گردید .

۵ - جنگ " ای حه توان " که در سال ۱۹۰۰ در شمال چین در گرفت ، یک جنبش وسیع خود به خودی برای مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم بود . شرکت کنندگان در این جنبش مرکب بودند از توده های وسیع دهقانان و پیشه وران که به صورت انجمن های مخفی عرفانی(خرافی) سازمان گرفته بودند .

نیروهای متحد هشت دولت امپریالیستی (امریکا ، انگلستان ، جاپان ، المان ، روسیه ، فرانسه ، ایتالیا و اتریش) پس از آن که " بیجینگ (پکن) " و " تیانزین " را به تصرف در آوردند ، این جنبش را وحشیانه سرکوب نمودند .

۶ - منظور جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی است که در روز ۴ مه ۱۹۱۹ بر پا گردید . در نیمه اول سال ۱۹۱۹ دولت های امپریالیستی انگلستان ، فرانسه ، امریکا ، جاپان ، ایتالیا و غیره که در جنگ جهانی اول پیروز شده بودند، برای تقسیم منافع کثیف خود، کنفرانسی در پاریس تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که امتیازات مختلف المان را در استان " شان دون " چین به جاپان واگذار نمایند .

در روز ۴ مه دانشجویان " بیجینگ (پکن) " برای مبارزه ای قاطع علیه این اقدام میثتگی تشکیل دادند و به تظاهرات دست زدند ، دولت دیکتاتورهای نظامی شمال چین این تظاهرات را سرکوب نمودند و بیش از ۳۰ تن از دانشجویان را به زندان افکند . بدین جهت دانشجویان " بیجینگ (پکن) " به عنوان اعتراض دست به اعتصابی زدند که از طرف دانشجویان در مناطق مختلف کشور مورد پشتیبانی قرار گرفت . از ۳ جون به بعد ، دولت دیکتاتورهای نظامی شمال در " بیجینگ (پکن) " باز هم دانشجویان بیشتری را به زندان افکند ، به طوری که تعداد دانشجویان زندانی در مدت دو روز به هزار نفر رسید . حادثه ۳ جون خشم و انزجار مردم سراسر کشور را پیش از پیش برانگیخت . از ۵ جون اعتصابات از طرف کارگران و معازره داران در " شانگهای " و در نقاط گوناگون کشور یکی پس از دیگری تشکیل گردید . این جنبش میهن پرستانه که ابتداء به طور عمده تنها روشنفکران را در بر گرفته بود ، به طور سریع به یک جنبش میهن پرستانه در سراسر کشور مبدل گردید که پرولتاریا ، خرده بورژوازی و بورژوازی در آن شرکت داشتند . به موازات توسعه جنبش میهن پرستانه ، نهضت فرهنگی نوینی علیه فئودالیسم در جهت توسعه علم و دموکراسی که این خود قبل از " جنبش ۴ مه " به راه افتاده بود ، نیز رشد یافت و به یک جنبش پردامنه فرهنگی انقلابی که محتوای عمده آن تبلیغ مارکسیسم - لنینیسم بود ، مبدل گشت .

۷ - مراجعه شود به لنین : « خلاصه از " علم منطق " هگل » که می گوید : " به منظور درک کردن باید درک و مطالعه را به طور تجربی آغاز نمود ، از تجربی به عامیت ارتقاء یافت "

۸ - لنین : « چه باید کرد ؟ » فصل اول بخش ۴ .